۳۲. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۲۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۲۸ تیر ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- عامل برداشت نادرست از کلام شیخ طوسی
- نسبت نادرست «انکار تواتر» به شیخ طوسی اول بار توسط صاحب حدائق
- انعکاس نسبت نادرست صاحب حدائق به شیخ در مستمسک عروه
- تعدد قرائات در المیزان
- پاسخ صاحب وسائل به صاحب حدائق در برداشت اشتباه از عبارت شیخ
- اشاره شیخ طوسی به سه دسته روایات شیعه در سبعة احرف
- لزوم توجه به دو نکته در رابطه با غدیر
  - الف) منافات تعبیر «اللهم عاد من عاداه» با فرهنگ فکری اهل سنت
  - ب) توجه به حدیث منزلت به عنوان پشتوانه حدیث غدیر
  - معنای روایت «حرف واحد»

پیشگفتار (خلاصه)

عامل برداشت نادرست از کلام شیخ طوسی

شاگرد: در آخر جلسه قبل سؤالی خدمت شما عرض شد، در خصوص عبارت تبیان بود. ولو با قرینه متصله ای که شما در کلام ایشان بیان کردید اما باز هم قابل حمل به معنایی غیر از مختار حضرت عالی هست. با توجه به عبارت اول؛ فاعلموا ان المعروف من مذهب اصحابنا و الشایع من اخبارهم ان القرآن نزل بحرف واحد غیر انهم اجمعوا علی جواز القرائه... . یعنی حتی ایشان که سبعة احرف را می‌گویند «عندنا ما روی عن الائمه»، آن را از باب تسهیل بگیریم. آیا این بیان درست است؟ اینکه «ملک» و «مالک» را هم بیان نکردند از این باب باشد که تسهیل مسلم بوده.

استاد: این فرمایشی که شما در ذیل عبارت شیخ دارید خوب است. اتفاقا الآن هم مورد بررسی من است. من این قرینه متصله را که گفتم بسیار مهم است، نمی‌خواهم حرف خودم را از آن نتیجه بگیرم؛ من می‌خواهم روی مسلمات همه انظار که متفق نزد کل است، جلو بروم. آن چه که من عرض می‌کنم و شیخ می‌گویند حرف دیگری است. الآن هم می‌خواهم به تفصیل عرض کنم.

ببینید عبارت ما این بود: صاحب مفتاح الکرامه فرمودند: «و قال الشیخ فی التبیان». امروز هم نکات خیلی خوبی را خدمت شما عرض می‌کنم. گاهی که نکته‌ها در بحث می‌آید، یاد شعر آن استاد می‌افتم که در اسفار می‌فرمودند. نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز؛ یعنی نکته‌ها خیلی ظریف است و از آن طرف کارساز. سر پولاد هم تیز است که ریز است و هم تیز است و کارساز است. ایشان زیاد این شعر را می‌خواندند.

نکاتی که می‌خواهم امروز عرض کنم، این است: ملاحظه بکنید و دل بدهید. مرحوم صاحب مفتاح الکرامه عبارتی دارند که از دو امام نقل می‌کنند. ما عبارت را خواندیم. دوباره نمی خوانم. اگر نیاز داشتیم برمی‌گردیم. در پایان عبارت فرمودند «و کلام هذین الامامین قد یعطی ان التواتر انما وقع لارباب القرائات»؛ عاصم و قراء سبعه. «ال الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». این فرمایش صاحب مفتاح الکرامه بود. شما فرمودید که چرا می‌گوید «قد یعطی».خب می‌خواهید بگویید که خلافش هم ممکن است؟ دیروز توضیح دادید؛ می‌خواهید بگویید که روشن است که دلالت بر این دارد؟

شاگرد: می‌خواستم ببینم این «قد» را چطور می‌گویند.

استاد: منظور ایشان از «قد» این است؛ می‌گویند شیخ شروع فرمودند و بیان کردند که «إن المعروف من مذهب الإمامیة و التطلّع فی أخبارهم و روایاتهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد علی نبی واحد[1]»؛ تواتر قرائات سبع یعنی چه؟ یعنی حضرت هر هفت تا را اقراء فرموده‌اند. پس لازمه تواتر قرائات سبع این است که قرآن حرف واحد نباشد و سبعة احرف باشد. و حال آنکه روایات می‌گویند «نزل علی حرف واحد». لازمه تواتر سبع الی رسول الله، این است که قرآن هفت حرف باشد –نه حرف واحد- و حال اینکه روایات می‌گویند حرف واحد است. پس معلوم می‌شود که تواتر الی رسول الله نیست. این فرمایش ایشان است. از تواتر سبع لازم گیری می‌کند. لازمه تواتر سبع این است که حضرت هفت تا را فرموده باشند درحالی‌که روایت می‌گویند حرف واحد است. و حال آنکه

لازمه تواتر، سبعة احرف است. این فرمایش ایشان در «قد یعطی» است.

شاگرد: در فرمایش شما گویا یک پیش فرضی هست که اصل تواتر هست. اما از منظر کسی که میخواهد اصل آن را زیر سؤال ببرد ممکن است بگوید این نوع عبارات این را میرساند که چه بسا همه اینها متواتر نباشند.

استاد: چون روایات میگوید حرف واحد است و چون لازمه تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حرف واحد نیست؛ چون این دو متنافی و متناقض با هم هستند پس یعطی که این تواتر الی اصحابها است، نه الی حضرت. این فرمایش «قد یعطی» است.

گاهی که من با عبارات برخورد میکنم بینی و بین الله بهت زده میشوم که فضای علمی چطور میشود! الآن همه وظیفه طلبگی ما است که اینها را ده بار بروی و برگردی و ببینی شیخ الطائفه چه فرمودهاند، تاریخ آن را نگاه کنی. چون وظیفه طلبگی ما است من تاریخ آن را خدمت شما میگویم. حال هم ضبط میشود و میماند تا بعداً روی آن بیشتر تأمل شود.

شاگرد: اگر در اینها تواتر باشد تعارض از بین میرود؟

استاد: بله، یعنی این هفت تا هفت قرائت هستند اما آن چه که حضرت خواندند حرف واحد است.

شاگرد: تعبیر ایشان در اینجا «قد یعطی ان التواتر انما هو لارباب‌ها».

استاد: یعنی ارباب قرائات. یعنی تواتر به اینها میرسد و تمام میشود. از اینها به رسول الله ... . اینها هفت تا هستند. تا اینها ما قطع داریم که عاصم چنین خواند، ابن کثیر چنین خواند، تواتر موجب قطع است. میگویند که اینها را قاطع هستیم اما بعد از اینها و اینکه حضرت هفت قرائت خوانده باشند را نه. چرا؟ چون اگر هفت تا را خوانده باشند «نزل علی حرف واحد» درست نمیشود. روایت میگوید «نزل علی حرف واحد».

شاگرد: نکته آن هم تسهیل است ... .

استاد: حال به مسأله تسهیل میرسیم.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۵

نسبت نادرست «انکار تواتر» به شیخ طوسی اول بار توسط صاحب حدائق

من فعلاً تاریخچه این را بگویم. در مباحثات به‌خصوص در این اوضاع که برخی می‌گفتند در تابستان که آقایان را اذیت می‌کنید این بحث‌ها ضرورت دارد؟ خدایش عرض می‌کنم؛ تا اندازه‌ای که ما مباحثه کردیم و به لوازمی دست پیدا کردیم، عرض می‌کنم این بحث‌ها فوق ضرورت است. یعنی باید عبارات را بخوانیم و برویم و برگردیم. بعد این هایی را که مباحثه کردیم را نزد صاحب نظرها عرضه کنیم و آن‌ها ببینند تا ببینیم آن‌ها هم تأیید می‌کنند یا نمی‌کنند. این‌ها خیلی مهم است. الآن می‌خواهم یکی از مصادیق چرایی را عرض کنم.

ببینید نسبت به عبارتی که صاحب مفتاح الکرامه از تبیان نقل می‌کنند، اولین قدم این است که ما عبارت را از منبع ببینیم. آن را از مصدر کتاب ببینیم. «إنّ المعروف من مذهب الإمامیة و التطلّع فی أخبارهم و روایاتهم...»، اصلاً کلمه «تطلع» یک بار در تبیان نیامده. معلوم می‌شود که نقل به معنا شده یا ... . نمی‌دانم. علی ای حال این عبارت را به شیخ نسبت داده‌اند. عبارت تبیان این نیست. لذا است که آدم تحریک ذهنی می‌شود تا ببیند تاریخ «تطلع» و این عبارت از کجا است.

من این را خدمت شما می‌گویم. برای اینکه این بحث‌ها فوق ضروری است خوب است که جایزه هم تعیین کنیم. البته با جیب خالی! تا جایی که من دیدم؛ در نرم‌افزار جامع فقه و ... تا جایی که در وقت محدود، ممکن بود؛ من می‌گویم تا ذهن دیگران تحریک شود برای پی جویی؛ این عبارتی که از تبیان مرحوم شیخ نقل شده، اولین کتابی که پیدا کردیم حدائق بود. صاحب حدائق این عبارت را آورده‌اند و به شیخ الطائفه نسبت داده‌اند. عبارت تبیان این نیست. نزدیک این است. حال یا نسخه تصحیف شده یا نقل به معنا شده، عرض می‌کنم.

جالب این است که صاحب مفتاح الکرامه و صاحب حدائق نزدیک هم هستند. در زمان آن‌ها -بحر العلوم، شاگردانشان، وحید بهبهانی- حدائق در دست‌ها آمده بود. وحید و صاحب حدائق هر دو در کربلا بودند. ایشان رئیس الاصولیین بودند و ایشان هم محدث و اخباری معروفی بودند، با هم نیز خیلی خوب بودند. بر هم نماز خواندند. دم و دستگاهی است در کربلا در زمان وحید و صاحب حدائق. حال جای خودش.

شاگرد: بر هم نماز خواندند؟

استاد: نه، یکی بر دیگری خواند. منظورم این است با اینکه سلائق آن‌ها به این صورت بود اما این قدر صمیمیت بود که تا نماز خواندن بر هم نیز رفت.

چیزی که میخواهم برای آن جایزه تعیین کنم این است: مرحوم صاحب حدائق بحث قرائات را مطرح میکنند و میفرمایند:

> و بالجملة فالنظر في الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى اللّٰه عليه و آله) انما هي واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسي في كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع في أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد. انتهى[1]

«و بالجملة فالنظر في الأخبار ... التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد»؛ عین عبارتی است که در مفتاح الکرامه هم هست. این جور به ذهن میآید که حدائق در دستها بوده و نزد صاحب مفتاح الکرامه تبیان نبوده، لذا از حدائق نقل کردهاند. اگر بگوییم مفتاح الکرامه احتمالاً از حدائق نقل کردهاند، دنبالهاش فرمودهاند: «و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها[2]». هر کسی که عبارت سرش میشود میفهمد که این لسان چه لسانی است؛ قد یعطی.

خب قبل از ایشان صاحب حدائق همین را میفرمایند، دنبالهاش چه میفرمایند؟ از مجمع البیان هم میآورند و بعد میفرمایند:

> و كلام هذين الشيخين (عطر اللّٰه مرقديهما) صريح في ردّ ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّٰه عليهم) من تواتر السبع أو العشر، على ان ظاهر جملة من علماء العامة و محققي هذا الفن إنكار ما ادعى هنا من التواتر أيضا[3]

«و كلام هذين الشيخين (عطر اللّٰه مرقديهما) صريح في ردّ ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّٰه عليهم)»؛ اصحاب متاخرون علامه، شهید اول، شهید ثانی و محقق اردبیلی هستند،**«من تواتر السبع أو العشر»**؛ صریحاً میگویند که اینها متواتر نیستند.**«على ان ظاهر جملة من علماء العامة و محققي هذا الفن إنكار ما ادعى هنا من التواتر أيضا»**.

جایزهای که میخواهم عرض کنم این است: باید طلبگی بهدنبال آن بگردیم. یک نفر قبل از صاحب حدائق پیدا کنید که به شیخ طوسی نسبت داده باشد که ایشان منکر تواتر است. یک نفر را پیدا کنید. یک نفر از علماء که این همه صاحب تصنیفات هستند پیدا کنیم که گفته باشد شیخ طوسی میفرماید قرائات سبع متواتر نیست. «صريح في ردّ ما ادعاه أصحابنا المتأخرون»؛ آنها ادعای اجماع کردهاند اما ایشان میگویند عبارت شیخ صریح در رد آنها است. من اولین کسی که پیدا کردهام ایشان است.

سید نعمت الله جزائری -که قبلاً مکرراً عبارت ایشان را عرض کردم- وقتی گفتند «معظم المجتهدین من اصحابنا» می‌گویند متواتر است و «کلُ‌مهم نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین»، گفتند اخباریین مخالف هستند. وقتی شروع کردند که از ما بشمارند اسم چند نفر را بردند؟ سید بن طاووس، نجم الائمه رضی و بعد زمخشری. یعنی ایشان هم اسمی از تبیان و مجمع نبرده‌اند. با اینکه جای آن بود.

ما باید برگردیم قبل از صاحب حدائق یک نفر را پیدا کنیم. چرا این جایزه مهم است؟ به‌خاطر اینکه علامه با سید بن طاووس در یک شهر بودند، ما بعداً بگوییم که سید مخالف بود؟! علامه و با یک واسطه شهید شاگردشان، شهید ثانی، محقق ثانی، محقق اردبیلی، صاحب مدارک و همه اجلاء متاخرین محکم می‌گویند «اجماع اصحابنا»، «لم یخالف فیه احد»، آن وقت رئیس المجتهدین اگر انکار کرده بود می‌گفتند «علیه الاجماع» و اسمی هم از آن نمی‌بردند؟!

این جایزه می‌خواهد. ایشان می‌گویند «صریح في دعاء أصحابنا المتأخرون من تواتر السبع»، آن هم ادعای اجماع را. خب اگر آن‌ها ادعا می‌کردند نمی گفتند اجماع امامیه هست، بلکه می‌گفتند شیخ الطائفه مخالف است. درحالی‌که می‌گویند «عندنا/ اصحابا»، خب مگر شیخ در «عندنا» نیست؟! لذا این پی جویی این مطلب است. تاریخ آن را برگردیم. عرض کردیم که ما داریم کار تحقیقی می‌کنیم. یک نفر را پیدا کنیم که این اجماع را توسط شیخ منثلم کرده باشد. گفته باشد که شیخ الطائفه گفته‌اند این تواتر نیست. اولین شخص صاحب حدائق است. آن هم با نقل عبارتی که در تبیان نیست. نمی‌دانم که ایشان از کجا دیده‌اند. نقل به معنا شده؟ نسخه تصحیف شده؟ جلسه قبل کلمه «املح» را گفتم. همینطور هم در ذهنم مانده است. تبیان نداشتم و عبارت تبیان را از مجمع خوانده‌ام و مجمع هم «املح» ذکر کرده است. امروز برای من جالب بود. در رساله تواتر القرآن صاحب وسائل به آن برخورد کردم. صاحب وسائل عبارت مجمع البیان را می‌آورند. ایشان می‌گویند «و اصلح». محقق کتاب تواتر القرآن نوشته «و فی المصدر املح»! معلوم می‌شود که ایشان به تبیان مراجعه نکرده‌اند. راست هم می‌گوید. الآن در مجمع مطبوع املح هست.

منظور اینکه این برای ما جالب بود. در ذهن ما املح بود و بعد دیدیم که در تبیان اصلح است، معلوم می‌شود که نسخه درست مجمع در دست صاحب وسائل بوده. نسخه صحیح مجمع البیان در دست صاحب وسائل بوده. ایشان اصلح می‌آورند. بعداً نسخه مجمع در چاپ های ما املح شده. نسخه مجمع صاحب وسائل اصلح بوده و لذا در تواتر القرآن اصلح آورده‌اند. البته نشد مراجعه کنم. مجمع البیان الآن؛ یعنی حدود چهل سال پیش، وقتی که این مجمع را خریدم، نمی‌دانم بعد از این چهل سال چند چاپ شده؛ در زمان ما دو چاپ از مجمع بود. اتفاقا زمانی‌که ما طلبه شده بودیم و می‌خواستیم مجمع را بگیریم، گفتند دو چاپ است. ده جلدی بود. یک چاپ قبل داشت که برای مرحوم آقای شعرانی بود. یکی هم چاپ جدید بود که برای مرحوم رسولی محلاتی بود. ما برای مرحوم محلاتی را خریدیم که الآن نزد من است. این دو چاپ متأخر از مجمع بود، اما اینکه از آن سال‌ها تا الآن چند بار چاپ شده، خبر ندارم. در کتابخانه‌ها و چاپ های جدید؛ ببینیم آیا کسانی که با نسخه خطی مطابقت کرده‌اند املح بوده یا اصلح؟ مطلب دیگر اینکه آقای شعرانی هم که من نسخه ایشان را ندارم، اصلح آورده‌اند یا املح؟

علی ای حال در تواتر القرآن محقق کتاب گفته بود صاحب وسائل از مجمع «اصلح» را نقل کرده‌اند اما در مصدر «املح» است. و حال اینکه نسخه صاحب وسائل درست بوده. چرا نسخه ایشان درست بوده؟ چون صاحب مجمع عبارت تبیان را خلاصه می‌کنند. در متن تبیان «اصلح» بود.

بنابراین ایشان فرمودند «صریح». صاحب مفتاح الکرامه که نگاه کرده‌اند، دیدند که انصاف این است که صریح نیست. لذا عبارت را تغییر دادند و فرمودند «قد یعطی». این مسیری است که من

تاریخ آن را عرض کردم. از «صریح» به «قد یعطی» آمد.

چیزی که میخواهم عرض کنم و جالب است این است: در طرف مقابل جایزه‌ای که گفتم شاهد داریم. همین کتاب تواتر القرآن صاحب وسائل است. خیلی کتاب عالیای است. دنبال این میرفتم تا ببینم کسی به این کتاب خدشه کرده و میگوید که اصلاً این کتاب برای صاحب وسائل نیست. دیدم هم خود صاحب وسائل در شرح حال خودشان در امل الآمل وقتی مصنفات خودشان را میگویند یکی از آنها تواتر القرآن است. هم خودشان اسمش را برده‌اند و هم وقتی در کتاب شروع میکنند، میگویند «یقول محمد بن حسن الحر العاملی». یعنی در مقدمه کتاب باز اسم خودشان را میآورند. از این جهات این کتاب خیلی جالب است.

ایشان چه کار کرده‌اند؟ صاحب حدائق تقریباً با ایشان معاصر بوده‌اند. عین همین عبارت مجمع که مقتبس از تبیان است را صاحب وسائل میآورند، و درست نقطه مقابل صاحب حدائق که میگویند صریح فی رد، ایشان میگویند که شیخ حرف ما را تأیید میکند. یعنی صاحب وسائل بهشدت مدافع تواتر هستند و برای برخی از معاصرین خود که میخواست خدشه کند رد‌یه نوشته‌اند. کتاب خیلی خوبی است. اگر حوصله کردید تواتر القرآن ایشان مباحثه شود. همان عبارت مجمع را میآورند و میگویند این عبارت مجمع که مقتبس از تبیان است، دال بر این است که صاحب مجمع دارند میگویند روایات حرف واحد با روایات جواز قرائت بر سبع، با هم جفت و جور است. برای آن هم سه وجه میآورند. اینکه صاحب حدائق میگویند «صریحٌ»، ایشان سه وجه میآورند تا کلام صاحب مجمع و تبیان و روایات را جمع کنند.

نمیدانم اول عبارت ایشان را بخوانم یا... . قبل از اینکه عبارت را بخوانم ببینید کتابهای بعدی...؛ یادتان هست که مفاتیح را خواندیم. صاحب مفاتیح تا ذکر کردند که سه قول است، قول سوم انکار التواتر مطلقاً بود، که فرمودند قول شیخ الطائفه در تبیان است. پناه بر خدا! اولین نفر را شیخ میگویند. با احتمالی که الآن عرض کردم سید محمد این را از صاحب حدائق گرفته‌اند. قبل از ایشان قرار شد که جایزه تعیین کنیم.

شاگرد: چه جایزه‌ای است؟

استاد: ابهام آن دال بر تعظیم است. شنیدید که مالّ در عقوبت تعظیم کرده بود! کسی پیرهن او را دزدیده بود، گفته بود اگر بفهمم که چه کسی آن را دزدیده خدا میداند که چه میکنم! بهصورت مبهم گفته بود. کسی که دزدیده بود ترسید و یک جوری آن را به او رسانده بود. به او گفتند که آن پیدا شد. بعد به او گفتند اگر پیدا نمیشد چه کار میکردی؟ گفت هیچی میرفتم یکی دیگر میخریدم! حال هم گاهی تحدیدها مبهم است اما به این صورت مبهم است!

فعلاً به این صورت است که صاحب مفاتیح از کتاب معاصر خودشان که تازه به دستها آمده بود با محکمی میگویند. «الیه اشار و صریح». دیدی که در مفاتح الکرامه هم همین را آوردند. به نظرم عبارت مفاتیح هم همین عبارت منقول از کتاب است، نه از اصل کتاب. «الثالث أنها لیست بمتواترة مطلقا و لو كانت من جوهر اللفظ و هو للشيخ في التبيان[4]». عبارت شیخ را نیاورده‌اند. نمیدانم بعدش آورده‌اند یا نه. اگر تعبیری «تطلع فی اخبارهم» در مفاتیح باشد خیلی تقویت میکند. چون نسخه آن متخذ از همانی است که صاحب حدائق آورده‌اند و در اصل تبیان نیست.

علی ای حال از نظر فضای علمی این خیلی مهم است که بزرگانی از محقق و... در این چند قرن بگویند اجماع هست؛ عرض کردم محقق اردبیلی بگویند «بل خلاف»؛ عبارتشان را خواندیم فرمودند «بلاخلاف» در اینکه سبع متواتر است. خودشان عشر را قبول نکردند. بعد بگویید «انکر التواتر شیخ الطائفه»!

شاگرد: در مفاتیح دارد: «و ثالثا بالمعارضة بما ذكره الشيخ في التبيان من أن المعروف من مذهب الإماميّة و التطلع في أخبارهم و رواياتهم أن القرآن نزل حرف واحد على نبي واحد[5]».

استاد: درست شد. یعنی صاحب مفاتیح هم عبارت صاحب حدائق را آوردهاند. صاحب حدائق گفته «صریح»، ایشان هم گفته وقتی صریح است شیخ در تبیان میگوید مطلقاً متواتر نیست. پس ما فعلاً به مرز کتاب حدائق رسیدهایم. فعلاً بهدنبال یک نفر هستیم که قبل از صاحب حدائق به شیخ نسبت داده باشد که شیخ منکر تواتر است. این در فضای علمی چیز کمی نیست. مقابلش بزرگانی هستند که بلافاصله میگویند که اجماع ما است که سبع متواتر است. حالا چه برسد به قرائن متصله و منفصله ای که در کلام شیخ بیاید. این از اینجا. ببینید من برای مهم بودن فضای بحث این را عرض میکنم. و الا من طلبه خاک پای این اجلاء علماء هم نمیشوم. وظیفه ما است که کفش اینها را هم ببوسیم. اما فضای عملی است. ببینید که گاهی فضای علمی چگونه میشود.

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج ۸ ص۱۰۰

[2]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۵

[3]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج ۸ ص۱۰۰

[4]مفاتيح الأصول ج ۱ ص۳۲۲

[5]همان

انعکاس نسبت نادرست صاحب حدائق به شیخ در مستمسک عروه

مستمسک جلد ششم، صفحه ۲۴۳؛ بزرگی مثل مرحوم حکیم هستند. وقتی مسأله تواتر را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند:

> أن اليقين بالبراءة إن كان من جهة تواترها عن النبي (ص) دون غيرها ـ كما عن جملة من كتب أصحابنا، بل عن جماعة دعوى الإجماع عليه ، بل في مفتاح الكرامة: «والعادة تقضي بالتواتر في تفاصيل القرآن من أجزائه وألفاظه وحركاته وسكناته ووضعه في محله لتوفر الدواعي على نقله من المقر ، لكونه أصل لجميع الأحكام ، والمنكر لا بطال كونه معجزاً فلا يعبأ بخلاف من خالف وأ شك في المقام » ففيه : أن الدعوى المذكورة قد أنكرها جماعة من الأساطين ، فعن الشيخ في التبيان: «إن المعروف من مذهب الإمامية والتطلع في أخبارهم ورواياتهم أن القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد، غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء وأن الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ» [1]

«أن اليقين بالبراءة إن كان من جهة تواترها عن النبي (ص) دون غيرها ـ كما عن جملة من كتب أصحابنا، بل عن جماعة دعوى الإجماع عليه»؛ ادعای اجماع شده که تواتر سبع است. اگر منظور این است، «ففيه: أن الدعوى المذكورة قد أنكرها جماعة من الأساطين، فعن الشيخ في التبيان: **«إن المعروف من مذهب الإمامية والتطلع في أخبارهم ورواياتهم أن القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد، غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء وأن الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ »»؛** اولین منکری را که می‌خواهد تواتر را بکوبند ذکر می‌کنند، شیخ در تبیان است. یعنی فضای بحث این قدر سنگین می‌شود. نباید ما بدنبال آن برویم و ببینیم که شیخ چه فرموده‌اند؟! اولین نفر صاحب حدائق هستند که فرموده‌اند «صریح»، بعد در اینجا می‌گویند «فعن الشیخ». هر کسی که اینها را بخواند با اعتمادی که به این الجاء هست جلو می‌رود. در جواهر و در سائر کتب دیگر می مامسد.اینها را عرض می‌کنم تا ببینید که چقدر مهم است. فضایی است که باید پی جویی شود و بدنبال آن برویم تا عبارات معلوم شود. این برای کتابهای متأخر است.

حال الآن می‌خواهم دوباره عبارت شیخ الطائفه را مرور کنیم. شما اگر صد بار مقدمه تبیان را مرور کنید و آن را بحث کنید و روی آن تأمل کنید می‌ارزد. چون چنین فضایی است. ما که بدنبال تعصب نیستیم که بگوییم این ای آن. می‌خواهیم ببینیم صاحب حدائق و متاخرین درست فرموده‌اند ای نه؟ قبلی ها کسی به شیخ نسبت داده ای نه؟ می‌خواهیم اینها معلوم شود. حال

دوباره عبارت شیخ را بخوانیم.

شاگرد: عبارت صاحب وسائل را می‌فرمایید.

استاد: بله، ابتدا آن را می‌خوانیم.

شاگرد: در فدکیه آن را گذاشته‌اید؟

استاد: بله، تحت عنوان کلمات صاحب وسائل. البته من که اینها را عنوان زده‌ام هنوز خیلی کار دارد. نرسیده‌ام که آنها را تکمیل کنم. هر چه که ممکن باشد انجام می‌دهم. و الا دسته‌بندی اینها و جمع‌بندی اینها خیلی کار دارد. در خاطرم هست که دو چاپ دارد. حالا باید در کتابخانه‌ها ببینیم. ای در اینترنت که آدرس کتابهای چاپ شده را می‌دهند ببینیم تواتر القرآن دو چاپ دارد یکی ای است. ببینیم محقق کتاب چه کسی بوده.

---

[1]مستمسك العروة الوثقى ج۶ص۲۴۳

تعدد قرائات در المیزان

قبل از اینکه عبارت را بخوانم امروز برخورد کردم. دیروز صحبتی شد از اینکه مرحوم علامه طباطبایی رضوانالله‌علیه در محرابان آن حرف را زده بودند. اما در المیزان به میدان آن نیامده بودند؛ این جور باز نشده. امروز به ذهنم آمد از کسانی که متأخر هستند روی المیزان کار تخصصی کرده ای من. همینطور ما کار نکرده حرف نزنیم. یعنی از ایشان معروف نیست. برای من خیلی جالب بود. یک جستوجوی مختصر سه مقاله پیدا شد. دو تا از آنها که جانانه بود. یکی از آنها جمع‌بندی آنها بود که متأخر بود. در سال ۹۱ اولی چاپ شده بود. در سال ۹۳ مقاله دومش به‌عنوان پایان نامه آمده. اگر در این شش-هفت سالی که ما مباحثه میکردیم اینها را دیده بودیم اصلاً جور دیگری می شد. حاج آقای حسن زاده گاهی تعبیری استفاده میکردند که پزش به هم خورد ای پزش مانند ای چنین پز داد. خدا رحمتشان کند این تعبیر ملیح را به کار میبردند. اگر ما در مباحثه این را دیده بودیم جور دیگری پزش میدادیم! اولین مقاله به نام روششناسی رویکرد علامه طباطبائی قده در اختلاف قرائات. عنوان دومی این است؛ تفسیر المیزان به قرائات غیر متداول. دومی از حیث استیعاب موارد نظم بهتری دارد. اینها را ببینید خیلی جالب است.

در مقاله اول میگویند آقای طباطبائی در صد و شصت مورد در المیزان مسأله اختلاف قرائات را مطرح کرده است. در مقاله بعدی میگویند در بیست مورد با قرائت حفص مخالفت کرده‌اند و غیر قرائت او را ترجیح داده‌اند؛ بوجوه مختلف. مواردی از آنها که معنا عوض میشود. بعضی از چیزهایی که گفته بودند و امروز رفتم دیدم در ذهنم مانده. خیلی جالب است.

آقای طباطبایی در ذیل آیه «وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لا يُعْجِزُونَ[1]» می‌فرمایند:

«القراءة المشهورة «تحسبن» بتاء الخطاب[2]». در مصحف عاصم «لایحسبن» است. ایشان غیر قرائت عاصم را میگوید «القرائة المشهوره». این تعبیر در المیزان قشنگ تر است. میگویند «القرائة المشهوره» و بعد هم میگویند همین خوب است. میگویند قرائة مشهور خوب است. یعنی قرائت حفص را مرجوح میدانند. در بیست مورد در المیزان خلاف قرائت حفص را ترجیح داده‌اند. در این مقالات آثار تفسیری بر آنها بار کرده‌اند. خب اینها خیلی مهم است. ما چطور میگفتیم آقای طباطبائی در المیزان بحث نکرده؟! معلوم میشود استیعاب نیاز داشته‌ایم. مقاله دوم –تفسیر المیزان و قرائات غیر متداول- را نگاه کنید؛ راهی که طی کرده‌اند را هم میگویند. میگویند ما ده-بیست کلید واژه را در المیزان جست و جو کردیم، همه مواردیکه ممکن بود را دیدیم. بعد آنها را ردیف کردند. جدول هایی را آورده‌اند و مواردیکه ایشان حفص و مشهور را ترجیح میدهند و... . مقالات خیلی خوبی است که باید مراجعه کنید و ببینید.

شاگرد: به‌معنای در قرائت حفص ای بقیه قرائات نیست.

استاد: در مقاله دوم چون مبنایشان بر این است که حرف واحد است، میگویند ما اینها را از آقای طباطبائی گفتیم و آقای طباطبائی هم که خلاف شیعه حرف نمیزنند. شیعه میگوید حرف واحد است. میگویند ما اینها را از ایشان گفتیم اما پنج-شش سؤال میمانند. سؤالاتی که جواب ندارد. این مقاله از سال ۹۳ چاپ شده و در مجله معرفت آمده. اولین آنها در مجله پژوهش های قرآنی آمده. ما اینها را ندیده بودیم. امروز اینها را دیدم. اینها خیلی مهم است. لذا آقای طباطبائی در محرابان که جلسه‌های خصوصی بود ما حصل مفسر بودن یک عمر خود را بیان کردند، آدم میبیند که اینها

شواهدش است. پس اینطور نیست که بگویی در المیزان اشان وارد نشده‌اند. در مقالات خیلی خوب بیست مورد خلاف قرائت حفص دارند.

اما دیگری را که می‌گویی باید بحث مفصل تری شود. این آقایان هم گفته‌اند. یکی از آنها که من دیدم این است: آقای طباطبائی در ذیل آیه «إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ[3]» شاید دو صفحه بحث می‌کند. اقوال مفسرین را می‌آورند و... . وقتی اشان شروع می‌کنند می‌گویند این قرائت اصلاً معقول نیست. شما گفتی در می‌کنند ای نه، این را می‌گویم. می‌گویند حواریون پیامبر اولوا العزم هستند، یعنی این اندازه خدا را قبول ندارند که می‌گویند خدای تو می‌تواند مائده نازل کند؟! به بچه بگویی که خدا می‌تواند مائده نازل کند؟ می‌گوید می‌تواند. اشان می‌گویند این چه حرفی است که شما به حواریون نزدیک پیامبر اولوا العزم که با او همراه هستند و مؤمن به او هستند بگویند خدای تو می‌تواند مائده نازل کند؟!

بعد شروع می‌کنند و می‌گویند آقایانی که می‌خواستند «یستطیع» را درست کنند مدام توجیهاتی را ذکر می‌کنند. آقای طباطبائی شاید پنج-شش توجیه می‌آورند که اینکه خدا می‌تواند یعنی چه. مدام می‌آورند «منها... منها و فیه». به اینها جواب می‌دهند. در همان ابتدا می‌گویند که این وجه معقول نیست. بعد می‌گویند قرائت دیگری دارد که «هل تستطیع ربک ان ینزل». می‌گویند که این قرائت خوب است؛ شما می‌توانید دعا بکنید تا خدای تو این کار را بکند؟! یعنی نشانه بر علو مقام شما در استجابت است؛ هل تستطیع ربک.

شاگرد: تقدیری «تسال» دارد.

استاد: اشان تقدیری «تسال» را می گویند و توضیح می‌دهند. من اصلاً در مقام خود آیه نیستم. تنها می‌خواهم نقل قول اشان را بکنم. اشان این نقد را می‌کنند و می‌گویند که این قرائت هم هست؛ «تستطیع ربک». اشان این را ترجیح می‌دهند. نسبت به مقابلش هم شاید تعبیری «لایعقل» دارند. این آقایان در این مقالات دسته‌بندی خیلی خوبی کرده‌اند. در صد را هم گفته‌اند. شاید ازده مورد ترجیح مطلق می‌دهند و دلیل آن را هم سیاق می‌گیرند. باید خودتان نگاه کنید. من می‌خواستم عبارت بخوانم وقت می‌رود. ولی چون امروز برای خود من جالب بود گفتم خدمت شما هم بگویم. شما هم در دنباله اینها بشنوید و چیزی را که چند بار در مباحثه تکرار شده بود را دیگر نگویم؛

اینکه آقای طباطبائی در منزل گفته‌اند اما نظرشان در المیزان بازتابی نداشته است. این جور نیست. اما اینکه اشان در ترجیح قرائات چه کار کرده‌اند فضای دیگری می‌خواهد. آن هنوز مانده است. این برداشتی که برخی از آقایان دارند معلوم نیست که دقیقاً با رویکرد اشان موافق باشد. چرا؟ باید در کنار آن مقاله بنویسند که مهر تابان در سال ۹۳ چاپ شده بود. شما اسمی از بیان بلند بالای علامه طباطبائی که در یک مجلس خصوصی گفته‌اند نبرده اید تا ببینید رویکرد اشان در المیزان چیست. شما آن را با دقت بخوانید و ببینید علامه چه فرموده‌اند. آنجا ته دلشان را می گویند، عبارت مهر تابان رویکرد اشان و موضع تفسیری اشان است. نه اینکه شما از سه-چهار عبارت المیزان بگویید که اشان نقد قرائات می‌کنند. یعنی قرائات را نقد پذیر می‌دانند.

این را گفته‌اند که اشان قرائات را نقد پذیر می‌دانند. درحالی‌که اشان می‌گویند من نقد پذیر نمی‌دانم. در کتاب مهر تابان گفته‌اند که خود صاحبه مصحف داشته‌اند و سماع بوده. همان چیزهایی که چندبار خوانده‌ایم.

حال برگردیم به عبارت شیخ.

شاگرد: قرار بود عبارت صاحب وسائل را بخوانید.

---

[1]الانفال ۵۹

[2]المیزان فی تفسیر القرآن ج۹ ص۱۱۴

[3]المائده ۱۱۲

پاسخ صاحب وسائل به صاحب حدائق در برداشت اشتباه از عبارت شیخ

استاد: بله، خوب شد. عبارت شیخ را نباید به این زودی ها رها کنیم. این جایزه غدیریه بوده از طرف خدا، حالا به این زودی ها عبارت شیخ را رها نمیکنیم. خیلی مهم است. این جور به ایشان نسبت بدهند و از زمان صاحب حدائق احدی از علماء پیشین شیخ را نمی شناختند؟! تفسیر تبیان به‌عنوان مهمترین تصنیف شیخ الطائفه است. ابن ادریس قرنها قبلش است، میگوید وقتی شیخ تبیان را مینوشتند پخته شده بودند. من عبارت ابن ادریس را در فدکیه آوردهام. ایشان میگویند وقتی شیخ نهایه را نوشت هنوز آن جوری که باید باشد نبود. میخواهد حرف شیخ را در نهایه رد کند، بعد میگوید «لذا عدل عماذکر فی نهایته فی تفسیر التبیان» که آخرین تصنیفات ایشان است که دیگر در علم پخته شده بود. آنها به عصر ایشان قریب بودند.

منظور اینکه تفسیر تبیان در بین شیعه و علماء شیعه به این صورت بوده، آن وقت ایشان نسبت بدهند که صریح در در تواتر است اما یک نفر (قبل از صاحب حدائق) اسمی از ایشان نبرد که شیخ الطائفه منکر تواتر است. بلکه مقابل آن را بگویند که علیه الاجماع؛ لا نعرف فیه خلافا که مقدس اردبیلی گفت.

خب حالا صاحب وسائل را ببینیم که جواب صاحب حدائق را میدهند و میگویند صریح نیست.

> الحادي عشر [عدم استحالة تواتر هذه القراءات عن النّبيّ‌صلّى اللّه عليه و آله]
>
> إنّه لا يستحيل عقلا و لا نقلا كون هذه القراءات متواترة عن النّبيّ‌صلّى اللّه عليه و آله كما صرّح به علماء الخاصّة و العامّة و كثيرا مما أوردنه سابقا شاهد عليه، و ذلك إمّا أن يكون نزل على وجه واحد ثمّ جوّز النّبيّ‌صلّى اللّه عليه و آله بأمر من اللّه الوجه الآخر أو الباقي. أو قرأ عليه السّلام بكلّ واحدة مرّة أو جبرئيل قرأ كذلك. و لا ينافيه نسبة القراءة فإنّها بسبب الاختصاص و الاختيار و الإضافة صادقة بأدنى ملابسة و لا ينافي ذلك تواترها قبله و في زمانه و بعده و لا يلزم حرف غالبا مع كثرة القراءات و لا ينافي ذلك قراءة نصف القرآن بحذف البسملة فإنّ‌ذلك مستثنى بإجماع أصحابنا و نصوصهم على عدم جواز تركها في الصّلاة، فما المانع من أن يكون تواتر عن النّبيّ‌صلّى اللّه عليه و آله قراءتها تارة و تركها في غير الصّلاة أخرى دلالة و نصّا منه على الحكمين فاختلف القرّاء في الاختيار؟ و قد عرفت سابقا أنّ‌الإماميّة روت أنّ القرآن نزل على سبعة أحرف و روت أيضا أنّه نزل بحرف واحد، و الجمع ممكن بأن يكون نزل على حرف واحد و نزل أيضا أنّه يجوز القراءة بسبعة أحرف فيصدق

> الخبران من غير منافاة.
>
> قال ابو علی الطّبرسيّ في مجمع البيان:«الشائع في أخبارهم «1» أنّ القرآن نزل بحرف «2» واحد و ما روته العامّة عن النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله نزل القرآن....
>
> أقول: إذا ثبت هذا فيصدق أنّ السّبعة أحرف منزلة إمّا حقيقة و تفصيلا [و] إمّا بأن يكون نزل واحد ثمّ نزل تجويزا و يصدق أنّ السّبعة لم ينزل و إنّما نزل واحد كما روى المعاصر سابقا و لا منافاة بين الأمرين[1]

«الحادي عشر [عدم استحالة تواتر هذه القراءات عن النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله]»؛ آنها گفته‌اند که نمی‌شود. چطور می‌شود که این همه متواتر باشد؟! ایشان می‌گویند:

«إنّه لا يستحيل عقلا و لا نقلا كون هذه القراءات متواترة عن النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله كما صرّح به علماء الخاصّة و العامّة و كثيرا ممّا أورده سابقا شاهد عليه»؛ می‌گویند حرف‌های یکی از معاصرین علیه خودش است.بعد سه وجه می‌گویند:

«و ذلك إمّا أن يكون نزل على وجه واحد»؛ قرآن یک جور نازل شده،**«ثمّ جوّز النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله بأمر من اللّه الوجه الآخر»**؛ هوّن علی امتی؛ خود حضرت اقراء نکردند، بلکه تجویز کردند. این یک قولی است. پس وجوه دیگری از قرائات می‌آید که حرام و ممنوع نیست. شارع جلوی آن را نگرفته است. بلکه از ناحیه خود شارع تجویز شده است.**«و أقرأ عليه السّلام بكلّ واحدة مرّة»؛** خود حضرت هر دو وجه را خوانده‌اند. هم این قرائت را خوانده‌اند و هم دیگری را خوانده‌اند.

«و أجبرئيل قرأ كذلك»؛ جبرئیل دوبار خوانده. یعنی خودش دوبار نازل کرده. نه اینکه حضرت از باب سنت اقراء کرده باشند. صاحب وسائل این سه وجه را می‌گویند.البته با بحث‌هایی که قبلا داشتیم وجوه دیگری هم هست. آنها جای خودش .

«و لا ينافيه نسبة القراءة ...»؛ به این بحث کاری ندارم. تا آن جا می‌آید که **«قال ابو علی الطّبرسيّ في مجمع البيان»**؛ یعنی دقیقاً دنبال‌ه حرف خودشان که گفتند «کلّه حرفٌ واحد» برای استشهاد حرف خودشان چه می‌آورند؟ همین استاد صاحب حدائق را می‌آورند که گفت صریح در تواتر است. ایشان از کلام طبرسی شاهدی می‌آورند که تواتر هست و منافاتی هم ندارد. بعد از اینکه عبارت مجمع را می‌آورند می‌فرمایند... . البته قبل از آن عبارت خوبی دارند، می‌فرمایند:

«و قد عرفت سابقا أنّ الإماميّة روت أنّ القرآن نزل على سبعة أحرف و روت أيضا أنّه نزل بحرف واحد»؛ این دو روایت هست. **«و الجمع ممكن بأن يكون نزل على حرف واحد و نزل أيضا أنّه يجوز القراءة بسبعة أحرف»؛** ابتدا به حرف واحد نازل شده و بعد به سبعة احرف تجویز شده. «فيصدق الخبران من غير منافاة». اینکه چطور این جمع را توضیح می‌دهند، بالا سه وجه را فرمودند.

«أقول: إذا ثبت هذا فيصدق أنّ السّبعة أحرف منزلة»؛ همه سبعة احرف نازل شده،«إمّا حقيقة و تفصيلا»؛ که ملک وحی آورده**«[و] إمّا بأن يكون نزل واحد»؛** یکی آمده**«ثمّ نزل تجويزا»؛** شش تای دیگر آن را هم خدا اجازه داده، حالا که اینطور شد**«و يصدق أنّ السّبعة لم ينزل»؛** شش تای دیگر آن را هم خدا اجازه داده، حالا که اینطور شد**«و إنّما نزل واحد»؛** می‌خواهند جمع کنند. می‌گویند سبعه نازل نشده، خب درست است. روی این فضای دوم یصدق ان السبعة لم ینزل،**«كما روى المعاصر سابقا و لا منافاة بين الأمرين»**.

این را برای چه خواندم؟ برای اینکه اگر شیخ الطائفه می‌گویند در روایات امامیه حرف واحد معروف است، و بعد می‌گویند روایات سبعة احرف هم داریم، صاحب وسائل حرف صاحب حدائق را در کرده‌اند. به چه چیزی؟ به اینکه کجای آن صریح است؟! شیخ فقط می‌گویند که ما این روایت را داریم. وقتی داریم، جمعش ممکن است. صریح، آن وقتی است که جمعش ممکن نباشد.

شاگرد: آن جمعی که خود شما فرمودید از این هم بهتر است چون دیگر دست از ظاهر هم بر نمی‌دارد. اما ایشان می‌فرمایید نزول واحد است اما نازل شده که می‌توانید به شش تای دیگر هم قرائت کنید.

استاد: بله، «نزل علی سبعة احرف» معنای اصلیش خیلی بالا است. آن روایت «ادنی ما للامام» کلید کار است.

خب این حرف صاحب وسائل در در عبارت صاحب حدائق است که فرمودند «صریحٌ». ایشان گفتند صریح نیست. کسی که می‌گوید نزد امامیه، قرآن حرف واحد است، کجاش صریح در این است یعنی تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست. صاحب وسائل فرمودند با اینکه حرف واحد است، تواتر الی رسول الله هم ثابت است. این از ناحیه خود علماء است.

---

[1]تواتر القرآن، ص: ۱۰۷

اشاره شیخ طوسی به سه دسته روایات شیعه در سبعة احرف

حال به عبارت خود مرحوم شیخ الطائفه می‌آییم. من برای فردا این نکات را عرض می‌کنم. در عبارت شیخ الطائفه بروید و برگردید. شیخ سه روایت را در عبارتشان به شیعه نسبت می‌دهند اما در هیچکدام از آن‌ها عین لفظ حدیث را نمی‌آورند. در مقدمه تبیان شیخ از سه طایفه از روایات امامیه نام می‌برند. در هیچکدام از این سه طایفه هم عین لفظ حدیث را نمی‌آورند بلکه محتوای آن را می‌آورند. آن چه که در عبارت شیخ نمود کرده اولی است. یعنی آن هایی که خواندهاند دنبال حرف ایشان نرفته اند، وقتی دیدند که ایشان می‌خواهند هفت وجه بگویند گفتند تمام شد و رفت. اصلاً دنباله آن را نخواندهاند. و حال آنکه شیخ بعد از اینکه هفت وجه اختلاف را می‌گویند دو طائفه دیگر از روایات امامیه را مطرح می‌کنند. ببینید چقدر فضا مهم می‌شود! ما بگوییم شیخ در مقدمه تبیان تنها می‌گویند امامیه می‌گویند حرف واحد و خالص! و حال آنکه در مقدمه تبیان ایشان می‌گویند که امامیه می‌گوید سه جور روایت داریم. شیخ می‌خواهند در کلامشان اینها را جمع کنند. چون اولین روایتی را که گفته‌اند تا روایات بعدی عبارات ایشان در نقل هفت وجه و مثال‌های آن‌ها فاصله شده، لذا نظرها از ادامه عبارت منصرف شده است. لذا به شیخ نسبت داده‌اند که امامیه می‌گوید قرآن حرف واحد است. و حال اینکه حضرت این را فرموده‌اند اما دو نوع روایت دیگر هم دارند.

لزوم توجه به دو نکته در رابطه با غدیر

الف) منافات تعبیر «اللهم عاد من عاداه» با فرهنگ فکری اهل سنت

چون مناسبت عید غدیر هم هست، می‌خواهم دو نکته راجع به عید غدیر عرض کنم. دو نکته‌ای هم که مختصر و کوتاه است. من همیشه می‌گویم، طلبگی می‌گویم که هر سال باید تکرار شود. یک نکته حساسیت سنی ها روی یک مطلب است. یکی دیگر عدم حساسیت شیعه روی یک مطلب است. این را یادتان باشد. دو نکته راجع به غدیر؛ اول حساسیت سنی ها روی یک نکته‌ای در غدیر است. دوم عدم حساسیت شیعه ها روی یک نکته مهمی در غدیر است.

نکته اول حساسیت سنی ها است. ببینید در مسأله غدیر سال‌ها کار شده است. خب شاکله اعتقادات اهل‌سنت هم برای خودشان یک چیزی است. کسی هم که با آن‌ها مناظره کرده و بحث کرده در دستش هست که آن‌ها چطور فکر می‌کنند. آن‌ها الآن با مسأله غدیر مشکلی ندارند. می‌گویند خب از قدیم اختلاف هست؛ ما می‌گوییم مولی یعنی ناصر و یاور و دوست. اما شما می‌گویید به‌معنای امام است. یعنی خلیفه. خیلی خب، خلاصه حضرت فرمودند «من کنت مولاه فعلی مولاه». حضرت این را فرمودند، خب ما می‌گوییم مولی یعنی این و شما می‌گویید یعنی آن. قبلاً هم عرض کردم این بحث در قدیم خیلی بوده و الآن هم مستقر شده. چاره‌ای در این جهت نیست.

ولی یک چیزش هست که از نظر فضای علمی و حدیثی بین آن‌ها اختلاف است، اما از نظر شاکله فکری آن‌ها را قلقلک می‌دهد. یعنی حساسیتی است. لذا کسانی که در این شاکله فکری متعصب هستند به میدانش می‌روند. آن کجا است؟ ابن تیمیه که محکم به مقابلش می‌رود. همین است که همه شنیده‌اید. حضرت فرمودند «من کنت مولاه فعلی مولاه»، بعد چه فرمودند؟ «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است: شما ذهن یک سنی را بازیابی و ترسیم کنید. سنی شک ندارد که کسانی با امیرالمؤمنین معادات کردند. اما می‌گویند اخطأ، اجتهد، همه این‌ها خوب هستند! در فرهنگ آن‌ها همه این‌ها را با هم جمع می‌کند. اما در اینجا حضرت فرمودند «عاد من عاداه». لذا کسانی که سنی هستند در «من کنت» مشکلی ندارند، اما در دعای بعد از آن می بینند می‌خواهد ذهن آن‌ها را به هم بریزد. خب لازمه آن چه شده؟ ابن تیمیه که به اینجا که می‌رسد می‌گوید اصل حدیث «من کنت مولاه» که حدیث واحد است؛ فلانی نیاورده و... . بعد می‌گوید «و اما اللهم وال من والاه فمقطوع الکذب»! قطعا دروغ است! این ابن تیمیه است. دو تا شاگرد دارد، ذهبی و ابن کثیر. این‌ها مهم هستند. این‌ها دیدند که نمی‌شود به این صورت گفت. لذا ذهبی می‌گوید، و ابن کثیر هم می‌گوید عن شیخنا الذهبی؛ در البدایه نقل می‌کند. می‌گوید شیخنا الذهبی گفته «اما من کنت مولاه متواتر اتیقن ان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قاله»؛ آنکه متواتر است. ابن تیمیه می‌گوید واحد است. اما او می‌گوید متواتر است و یقینا حضرت آن را فرموده است. بعد می‌گوید «اما قوله

اللهم وال من والاه، فقوية الاسناد»[۱] نمی‌توانند آن را کاری کنند. صحیح السند است؛ مرحوم آقای امینی حسابی اینها را بحث کرده‌اند. ولی او می‌گوید مقطوع الکذب است. بعد هم استدلال می‌کند. خب اگر در جنگ جمل پیروز می‌شدند حضرت را رها می‌کردند؟! شعر آن را قبلش خوانده بود. بلاذری می‌آورد. در مدینه جمع شده بودند. شعرش را هم خواندند. جشنش را هم گرفتند. وقتی حضرت به‌سوی بصره رفته بودند و درگیری نزدیک بود آن جا جشن گرفته بودند و شعرش را هم خواندند برای تمسخر. یعنی اگر پیروز می‌شدند چه کار می‌کردند؟ دیگر معاداتی بالاتر از این می‌خواهی؟!

این نکته اول؛ اینکه اهل‌سنت حساس هستند. حساسی که از نظر سند صاف است. ألبانی را ببینید؛ در سلسة الاحادیث الصحیحة؛ همین‌جا به ابن تیمیه می توپد. خیلی مهم است. می‌گوید او چه می‌گوید؟! می‌گوید ما تواتری بالاتر از حدیث غدیر نداریم. بعد همین «اللهم وال من والاه» را هم تأیید می‌کند.[۲] اینها خیلی مهم است.

شاگرد: ابن کثیر چه گفت؟

استاد: ابن کثیر گفت شیخنا الذهبی می‌گوید «اما من کنت مولاه، اتیقن ان رسول الله قاله و اما قوله اللهم وال من والاه فاضافة قوية الاسناد».

شاگرد: پس خودش چیزی نمی‌گوید و تنها از ذهبی نقل می‌کند.

استاد: بله.

این نکته اول بود. جالبی کار و آن چه که تأکید من بود مطالب علمی آن نبود. بلکه ان‌اساز‌گاری شاکله ذهنی اهل‌سنت با این دعا است؛ اللهم عاد من عاداه. خال المومنین چه می‌شود؟! اصلاً با امیرالمؤمنین معاداتی نکرده! نه دعوا کرده و نه چیزی.

شاگرد: خلفاء را هم باید جزء من عاداه بدانیم؟

استاد: آنها در این جهت هنوز مشکلی ندارند، فعلاً در این طرفش مشکل دارند. تا به آن جا برسد. همین‌جا برای آنها مهم است. چون مخالف شاکله ذهنی‌شان است. این یک نکته؛ پس شما متوجه باشید که باید به‌دنبال حدیث توجه کنید. چیزی است که اگر بدون تحریک ذهن یک سنی از نظر علمی این را سر برسانید که نزد علماء شما از نظر فنی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» درست است و حدیثی است که محکم است، دراین‌صورت شما شاکله و فرهنگ آنها را تضعیف می‌کنید. یعنی حساسیت روی آنها را پایین می‌آورید. به‌گونه‌ای‌که اگر از جوانی اینها را بشنود دیگر حرف ابن تیمیه و... اثر گذار نیست. این نکته اول در حساسیت اهل‌سنت در اللهم وال من والاه است.

---

[۱] البداية والنهاية ط إحياء التراث (5/ 232) : فأما الحديث الذي رواه ضمرة عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة.

قال لما أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي قال: " من كنت مولاه فعلي مولاه فأنزل الله عز وجل * (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي) *. قال أبو هريرة وهو يوم غدير خم من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا. فإنه حديث منكر جدا بل كذب لمخالفته لما ثبت في الصحيحين عن أمير المؤمنين عمر بن الخطاب أن هذه الآية نزلت في يوم الجمعة يوم عرفة. ورسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بها كما قدمنا وكذا قوله أن صيام يوم الثامن عشر من

ذي الحجة وهو يوم غدير خم يعدل صيام ستين شهرا لا يصح لأنه قد ثبت ما معناه في الصحيح أن صيام شهر رمضان بعشرة أشهر فكيف يكون صيام يوم واحد يعدل ستين شهرا هذا باطل.

وقد قال شيخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي: بعد إيراده هذا الحديث هذا حديث منكر جدا.

ورواه حبشون الخلال، وأحمد بن عبد الله بن أحمد النيري وهما صدوقان عن علي بن سعيد الرملي عن ضمرة.

قال ويروى هذا الحديث من حديث عمر بن الخطاب، ومالك بن الحويرث، وأنس بن مالك وأبي سعيد وغيرهم بأسانيد واهية.

قال: وصدر الحديث متواتر أتيقن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله وأما اللهم وال من والاه فزيادة قوية الإسناد وأما هذا

الصوم فليس بصحيح ولا والله ما نزلت هذه الآية إلا يوم عرفة قبل غدير خم بأيام والله تعالى أعلم.

[٢] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج٤، ص ٣٣٠، حديث ١٧٥٠

ب) توجه به حدیث منزلت به عنوان پشتوانه حدیث غدیر

اما عدم حساسیت شیعه در چیز دیگر؛ این را هم من هر سال می‌گویم. گمان من این است که این عدم حساسیت شیعه به جا نیست. غدیر یک پشتوانه ای دارد؛ سنی ها خود غدیر را در صحیح مسلم و بخاری نیاورده اند. چون لوازمی داشت. اما پشتوانه آنرا که آن هم متواتر است را در صحیح مسلم و بخاری آورده‌اند. آن غزوه تبوک و حدیث منزلت است. حدیث منزلت درست جفت غدیر است. چرا شیعه ها آن را نمی‌آورند؟! من نمی‌دانم. چرا پشتوانه آن است؟ خود شما اهلسنت آورده‌اید که وقتی حضرت خطبه غدیر را خواندند فرمودند «یوشک ان اقبض». من که می‌خواهم در غدیر نصب کنم چون وقت رفتن است. خبر رفتن به من داده شده. حالا که می‌خواهم بروم، می‌خواهم بعد از خودم را نصب کنم. ابن عمر پدرش ضربت خورده بود، گفت بابا أتترک امة محمد بلاراع؟! این را ابن عمر به باباش می‌گوید. تو می‌خواهی امت را رها کنی و بروی؟! خب کسی را تعیین کن. «ان أستخلف، فکما استخلف ابوبکر و ان لم أستخلف فکما لم یستخلف رسول الله». چطور پسر تو می‌گوید امت را رها نکن و برو، آن وقت حضرت رها کردند و رفتند؟! این روشن است. «یوشک ان اقبض»، پس تعیین کردند.

خب تبوک چه بود که پشتوانه این است؟ در تبوک خبر رسید که امپراطوری روم می‌خواهد بیاید و کل اسلام را از بین ببرد. رئیس اسلام که حضرت بودند می‌خواهند به جنگ امپراطوری دنیا بروند. وقت رفتن همه را با خود بردند تنها امیرالمؤمنین را در مدینه جا گذاشتند. بعد حضرت گفتند «أتترکنی مع النساء و الصبیان»؟! ای رسول الله از مدینه همه را برده‌اید، من تنها پیشنماز زنان و بچه‌ها باشم؟! ببینید چه تعبیری است؟! فرمودند «أ ما ترضی ان تکون منّی بمنزله هارون من موسی الخلفنی فی قومی». حالا سؤال؛ اگر غزوه تبوک شده بود و حضرت که رئیس اسلام بودند شهید شده بودند وقتی مسلمانان به مدینه بر می‌گشتند چه کسی جای حضرت بود؟! بالاترین لشکر اسلام که در بدر و حنین و احد پیروزی آورده، حالا باید در مدینه با نساء و صبیان بماند؟! چرا؟ چون باز «یوشک ان اقبض» دارد تکرار می‌شود. «یوشک ان اقبض» او را نصب می‌کند. آن جا هم دارند مقابل لشکر روم می‌روند و در معرض شهادت هستند، خب توی علی ولو امیر لشگر هستی ولی باید در مدینه بمانی که اگر مسلمانان خواستند برگردند تو از طرف من در شهر ثابت و محکم باشی. همه بدانند که تو خلیفه من هستی. این پشتوانه بودن منزلت و تبوک و اینکه وقتی حضرت در معرض شهادت قرار گرفته بودند بالاترین سرباز خودشان را نصب کردند؛ سربازی که در بدر و احد همه پیروزی ها را آورده در مهمترین جنگ نبردند. این پشتوانه می‌شود که غدیر هم شبیه همان حالت بوده. «یوشک ان اقبض».

این نکته دوم را هر سال بنا دارم که بگویم. حالا تا کی رسم شود. می‌دانید چرا؟ مرحوم خواجه در متن تجرید فرموده‌اند «لحدیث الغدیر المتواتر». می‌دانید قوشجی چه می‌گوید؟ می‌گوید چه کسی

گفته غدیر متواتر است؟ «لم یُخرجه الشیخان». یعنی چطور متواتری است که در صحیح مسلم و بخاری نیامده؟! البته علماء جواب را داده‌اند و گفته‌اند که به‌خاطر رو سیاهی اینها است که متواتر را نیاورده اند. خود علماء شما می‌گویند که متواتر است. آنها نیاورده اند.

آن چه که من عرض می‌کنم این است: شما اگر این پشتوانه را به‌خوبی بیان کنید آن وقت می‌گوییم «اخرج الشیخان» این پشتوانه را. «انت منی بمنزلة هارون من موسی» هم در صحیح بخاری هست و هم در مسلم هست. بالاتر از اینها احمد بن حنبل می‌گوید «تقشعر منه الجلود». می‌گوید در وصف امیرالمؤمنین جمله‌ای آمده که موها بر بدن راست می‌شود. آن جمله چیست؟ «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

معنای روایت «حرف واحد»

شاگرد: شما تعبیر «ان القرآن نزل علی حرف واحد» را به‌صورت خالصه چه معنایی می‌کنید.

استاد: «ان الناس یقولون نزل القرآن علی سبعة احرف»، حضرت فرمودند «کذبوا، انما هو حرف واحد». ما چند سالی که مباحثه می‌کردیم همینطور رفتیم و رفتیم تا به یک نقطه عطف رسیدیم. یک جمله پیدا کردیم که حاصل آن هم یک کلمه است. در قرن اول و دوم اصلاً یک فضایی بود که بزرگان اهلسنت می‌گفتند شما اجازه دارید که قرآن را تلاوت به معنا بکنید. مثلاً در «مالک یوم الدین» بگویید «صاحب یوم الجزاء». هفت-هشت ده مورد از شواهد آن را آورده‌ام. به حرف ابن عینیه و وهب رسیدیم. از ابن عینیه می‌پرسد «هل اختلاف قرائة المدنیین -مثل نافع- و عراقیین -عاصم- من سبعة احرف؟»، سفیان بن عینیه که معاصر حضرت بودند می‌گوید «لا»؛ این اختلاف قرائات که سبعة احرف نیست. «انما السبعة احرف ان تقول اقبل، هلمّ، تعال، ای ذلک قلت اجزأک». بستر صدور این حدیث فراموش شده.

اما از سال دویست به بعد این کمرنگ شد. به‌خاطر کار قراء عشره. تا ابن مجاهد آمد و این را تغییر داد. اصلاً زمینه صدور روایت عوض شد. ابن مجاهد این کار را کرد. بنابراین وقتی می‌گویند حرف واحد، یعنی شما حق ندارید چیزی بگویید، باید حرف خدا را بگویید. لذا می‌گویند «انما هو حرف واحد نزل من عند واحد»؛ اگر تو بگویی که «نزل من عندک» می‌شود.

حال اگر تفسیر قرطبی و ابن عبد البر را نگاه کنید صریحاً می‌گویند که این قرائات سبعه همه حرف واحد هستند. خیلی جالب است. طبری می‌گوید شش حرف را کنار بگذارید، این قرائاتی که داریم که من برای آنها کتاب نوشته ام یکی از آن سبعة احرف است. بنابراین حرف واحد یعنی نفی اینکه خودت مرادف بیاوری. این را هم تکرار کردم و تکرارش هم خوب است. ابن حزم زمانی بوده که زمینه قرن دوم محو شده بود. در کتاب الاحکام به مالکیه خطاب می‌کند؛ سند می‌آورد و می‌گوید این سند قوی‌ترین سند نزد شما است. بعد می‌گوید امام شما مالک حرفی زده که متوجه لازمه آن نبوده. اگر متوجه بود کافر بود. می‌گوید خود شما می‌توانید هر جور که خواستید مرادف بیاورید. ابن حزم می‌گوید کافر بود. ما شواهدی آورده‌ایم که در زمان مالک این رایج بوده. اصلاً مالک در این مشکلی نداشت. چون زمینه از بین رفته بود ابن حزم به مالک حمله می‌کند. می‌گوید معذور است چون متوجه لازمه حرفش نبوده. اگر توجه داشت که کافر بود. پس حرف واحد یعنی آن چه که برای خدا است. سبعة احرفی که آنها می‌گفتند و ائمه با آن مقابله می‌کردند این بود که خودت مرادف بیاوری. ابن وهب هم همین را می‌گوید.

والحمد لله رب العالمین